

نقد و بررسی فرهنگ جامع زبان فارسی*

اصغر ارشاد سرابی (دانشگاه آزاد اسلامی، واحد مشهد)

فرهنگ جامع و زبان فارسی (جلد اول، حرف «آ»)، زیر نظر علی اشرف صادقی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، تهران، ۱۳۹۲.

فرهنگ جامع زبان فارسی نخستین فرهنگ فارسی است که براساس پیکره عظیم رایانه‌ای تدوین می‌شود و جلد اول آن به حرف «آ» اختصاص دارد. پیکره هیچ‌یک از فرهنگ‌های پیشین به گستردگی و تنوع پیکره این فرهنگ نیست.

در این فرهنگ معنی و تعریف واژه‌ها و ترکیب‌ها، نه صرفاً با رجوع به فرهنگ‌های پیشین، بلکه با استناد به سیاق متن، از دل آثار نظم و نثر استخراج می‌شود. توضیح اینکه تعریف‌ها بر مبنای کاربرد واژه‌ها و اصطلاحات در بافت‌های زبانی مختلف، یعنی شاهد‌های گوناگون گردآوری شده از متون ارائه شده است.

فرهنگ جامع زبان فارسی واژه‌ها و ترکیب‌های به‌کاررفته در کهن‌ترین آثار تا متن‌های معاصر را در بر دارد و برای واژه‌های گفتاری رایج در زبان امروز، از اینترنت نیز شاهد‌هایی استخراج شده است. همچنین، افزون بر واژه‌های مصوب فرهنگستان، واژه‌های رایج در اینترنت را هم شامل می‌شود.

تنوع تعریف مدخل‌ها در این فرهنگ بسیار است، برای مثال، برای سرواژه آب ۳۷ تعریف و افزون بر ۳۶۰ زیرمدخل، همراه با شاهد نقل شده (ص ۱۷۶-۲۳۶) و برای

* نکته‌سنجی‌های دوست شفیق و دانشمندم، جناب آقای دکتر محمدجواد مهدوی، در ویرایش این وجیزه قابل امتنان و سپاسگزاری است.

مدخل آرام در حالت اسمی ۱۱، در حالت قیدی ۱۳، و در حالت وصفی ۱۱ تعریف ارائه شده‌است.

چاپ و نشر این اثر ارجمند، هنوز در اول راه است؛ اما از مندرجات همین مقدار می‌توان آن را عیار زد. انتخاب مبنایی درست، آشنایی با اصول فرهنگ‌نویسی و دقت در استخراج مدخل‌ها و شناسایی و تفکیک معناها بر استواری و سلامت این فرهنگ دلالت دارد. از این رو، نیاز طبقه متوسط کتاب‌خوان و تحصیل کرده، و نیز دانشگاهیان و اهل تحقیق را برآورده می‌کند.

راهنمای این فرهنگ و شرح شیوه تدوین آن به‌طور مشروح و ممتّع در صفحه‌های ۹ تا ۶۵ و کتابنامه آن براساس نام مؤلف و نام کتاب در صفحه‌های ۶۶ تا ۱۷۰ آمده‌است.

در ادامه برخی خصوصیات فرهنگ جامع زبان فارسی را برمی‌شمارم و سپس به پاره‌ای از مندرجات آن می‌پردازم.

- ساختار سرواژه‌ها و مدخل‌های نحوه ضبط و درج و شیوه به‌دست‌دادن معانی و دسته‌بندی واژه‌ها، مطابق شیوه‌نامه‌ای دقیق و مبتنی بر یک پیکره عظیم رایانه‌ای است.
- برخلاف لغت‌نامه دهخدا و دیگر فرهنگ‌ها، تمام ادوار زبان فارسی را پوشش می‌دهد.

- تلفظ سرواژه‌ها و مدخل‌ها براساس تلفظ رسمی امروز ایران (گویش تهرانی) ضبط و آوانویسی شده‌است.

- تعریف‌ها به نثری ساده و قابل فهم برای عموم خوانندگان نوشته شده و مطابق نثر معیار است.

- رسم الخط آن مطابق شیوه‌نامه فرهنگستان است.
- هویت دستوری مدخل‌ها بر مبنای نقش واحد آن‌ها در ساخت نحوی کلام تعیین شده‌است.

- ریشه سرواژه‌ها را متخصصان ریشه‌شناسی براساس منابع معتبر تألیف کرده‌اند.
- ترکیب‌های هریک از سرواژه‌ها با تعریف‌های گوناگون آن‌ها، پس از پایان آخرین تعریف سرواژه، به صورت الفبایی آمده‌است.

- ترکیب‌های وصفی و اضافی و فعلی در آن مدخل شده‌اند.

- ترتیب زمانی شاهدها، سیر تاریخی مدخل‌ها را نشان می‌دهد.

- برای تعریف هر مدخل از هر قرن یک شاهد و در برخی موارد دو شاهد و برای قرن چهاردهم، از هر سی سال یک شاهد نقل کرده‌اند. همه مدخل‌ها و اصطلاحات شاهد^۱ دارند.
- علاوه بر متون نظم و نثر، از رساله‌ها، نامه‌ها، داستان‌ها و حتی نوشته‌های اینترنتی برای نقل شاهد بهره برده‌اند.
- همه مدخل‌ها و اصطلاحات علمی با فرهنگ‌های عمومی فارسی و گاه انگلیسی مقایسه شده‌اند.
- نشانه‌های سبکی مدخل‌ها (ادبی، رسمی، خودمانی، مستهجن، عوامانه و بی‌نشان) در آن مشخص شده‌است.
- نام‌های خاصی که از یک اسم خاص و یک مشتق یا ترکیب ساخته شده، در این فرهنگ آمده‌است.
- در مورد برخی اصطلاحات مربوط به حرفه‌ها، پیشه‌ها و اژه‌هایی تخصصی، تحقیقات میدانی صورت گرفته‌است.
- اطلاعات بلاغی یا معناشناسی واحدهای واژگانی (معنای حقیقی، کنایی، مجازی) مدخل‌ها ارائه شده‌است.
- اصول ویرایش فنی، یکدست کردن تعریف‌ها، واری نكات محتوایی و هم‌پوشانی مدخل‌ها در آن رعایت گردیده‌است.

نقد و نظر

فرهنگ جامع زبان فارسی، پس از کوشش‌های علی‌اکبر دهخدا، محمد معین و حسن انوری، در واقع آینه تمام‌نمای واژگانی و نشان‌دهنده تحول زبان فارسی در طی یازده قرن گذشته‌است. فن فرهنگ‌نویسی در این اثر به اوج خود رسیده و در آن شیوه‌ای نو در انداخته‌اند. بی‌شک تکمیل این فرهنگ، با این راه‌وروش، گنجینه‌ای ماندگار برای زبان فارسی و چراغ‌پایه‌ای برای فرهنگ‌نویسان آینده خواهد بود. در پیشگفتار این اثر، به قلم دکتر علی‌اشرف صادقی چنین آمده‌است:

بدیهی است کتاب‌های مرجع نیاز به ویرایش دائم دارند. این فرهنگ نیز از این قاعده

۱. شاهد جمله، عبارت یا گروهی نحوی است که از یک بافت زبانی از پیش موجود مکتوب انتخاب شده و در بردارنده واحد واژگانی است که در این فرهنگ مدخل شده‌است (فرهنگ جامع زبان فارسی، ص ۲۹).

کلی مستثنا نیست. امیدواریم در چاپ‌های بعد خطاها و نقائص این چاپ را برطرف کنیم. از مراجعه‌کنندگان آگاه و صاحب‌نظر نیز انتظار نقد و همکاری داریم (ص ۸).
در ادامه به پاره‌ای از کاستی‌های این فرهنگ اشاره می‌شود. آنچه پس از نشانهٔ ○ می‌آید از فرهنگ جامع زبان فارسی و آنچه پس از نشانهٔ ● می‌آید نظر نگارنده است:

۱- تعریف‌ها و شاهدها

- آب âb**
آب دادن
● ذیل این ترکیب این معنی نیز افزوده شود:
گرم کردن فلز تا دمای معین و سپس سرد کردن آن در آب، روغن یا هوا برای افزایش استحکام آن تا فولاد شود (انوری ۱۳۸۱، ذیل آب دادن).
- آب انگور âb**
آب در زنجیر بودن
○ (درمورد آبی که در بستری نظیر رود، نهر و مانند آن جریان دارد) دارای موج بودن و تلاطم داشتن آن. ق ۹. گهی چون آب در زنجیر بوده است / گهی چون باد در شبگیر بوده است (جامی ۳، ۱۴/۲) || آذری چون آب در زنجیر بودن تا به کی / چون صبا یک ره هوای سرو [و] شمشادی کنیم (آذری، ۲۴۹).
- در هر دو شاهد این تعریف، تشبیه به‌کار رفته است. در بیت اول یک مشبه (ضمیر سوم شخص مفرد محذوف) به دو مشبه (آب و باد) تشبیه شده است. از محتوای بیت، چنین استنباط می‌شود که سخن از شخصی است که گاهی مانند آب، زندانی و در بند است، و گاهی مانند باد صبحگاهی آزاد و رهاست. بنابراین در آن، آرایهٔ تقابل و تضاد به‌کار رفته است و از آن جریان داشتن و دارای موج و تلاطم بودن استنباط نمی‌شود. بیت دوم نیز، همین مضمون را می‌رساند. نکتهٔ دیگر اینکه ترکیب آب در زنجیر
- بودن، شکل و شمایل مدخل را ندارد و از این دست، هزاران ترکیب می‌توان از متون فارسی استخراج کرد.
- آب رز âb**
آب رز
○ ← آب انگور.
آب انگور
○ نوشیدنی الکلی، به‌ویژه شراب که از انگور به‌دست می‌آید.
- «آب رز» علاوه بر معنای مذکور، در ادبیات داستانی ما و نیز در جهان، ماده‌ای رمزآلود بوده که دو خاصیت متعارض زندگی‌بخش و مرگ‌آور داشته است (شعار و انوری ۱۳۷۸، ص ۲۱۶).
- آبخوست âbx[ow]ast**
○ جزیره.
- برای این مدخل، فقط دو شاهد، یکی از قرن ۴ و دیگری از قرن ۵ نقل کرده‌اند و از این قرن فراتر نرفته‌اند. اما اخوان ثالث این واژه را به‌کار برده است: چنان چون آبخوستی روسپی، آغوش زی آفاق بگشوده (اخوان ثالث ۱۳۸۲، ص ۲۳).
- آبدار âbdâr**
○ ۱۶. آغشته به آب؛ خیس: باغبان که از این منطق سخت عصبانی شده بود... چند ترکهٔ آبدار از درختی چید و به جان او افتاد (ناصر مکارم: مکتب اسلام، ش ۲۰/۵۳).

رفقای او الوندنام، آت‌مینن {متن: آت‌متین}؛
خاصه شریفه و پسر او از واهمه که مبادا به
مرافقت او مأخوذ و به قتل سلطان متهم گردند،
فرار کردند (اسکندریبیک، ۱۵۶۳/۳).

● در زبان ترکی، آت به معنای «اسب» و مینن
از مصدر مینماخ «سوار شدن»، و ات‌مینن به
معنای «اسب‌سوار» و توسعاً «سوار» است.

آجر ajor

○ نوعی از مصالح ساختمانی ساخته شده از گل
رس، خاک نسوز، سیمان، شن، ماسه و مانند آن،
به اشکال مختلف به‌ویژه مربع و مستطیل که در
ساخت، تزیین و پوشش بنا به‌کار می‌رود.

آجر پخته خشت یا آجری که در کوره آجریزی
به عمل آمده است؛ متضاد: آجر خام.

آجر خام آجری که بر اثر دور بودن از آتش
کوره و نرسیدن حرارت کافی به آن نیم‌پخته
است و به‌عنوان مصالح پُرکننده در دیوارچینی‌ها
به‌کار می‌رود؛ متضاد: آجر پخته.

● با توجه به دو تعریف آجر و آجر پخته به
نظر می‌رسد که تعریف آجر خام درست نیست.
دیگر آنکه بین آجر و خشت تفاوتی قائل
نشده‌اند؛ خشت از قالب زدن ملاط کاه‌گل یا
خاک رس و خشک کردن آن در آفتاب به‌دست
می‌آید و چنانچه آن را در کوره حرارت دهند،
به آجر تبدیل می‌شود (← لغت‌نامه دهخدا).

آجر ajor

آجر قلمی

○ نوعی آجر نظامی که آن را از طول نصف
می‌کنند و یک سر آن را به شکل منحنی
می‌آورند و در آجرکاری‌های تزیینی به‌کار
می‌برند.

آجر نظامی

● این شاهد با تعریف مطابقت ندارد. شاهد
مربوط به معنی ۵ است: (درمورد انواع گل و
گیاه) باطراوت و تروتازه.

آب‌سال âbsâl

○ ۱. موقعی از سال، معمولاً در بهار که بارش
باران زیاد و آب فراوان است...

● «سالی که بارش باران زیاد و آب فراوان
است». قیاس کنید با مدخل آب‌سالی: «وضعیت
سالی که در آن باران و برف، فراوان و به موقع
می‌بارد. متضاد: خشک‌سالی.»؛ در خراسان نیز
سالی را که بر اثر بارندگی آب زیاد باشد، اوسال
owsâl یا ترسال tarsâl در برابر خُش‌سال
xošsâl می‌گویند (رضایی ۱۳۷۳، ذیل اوسال و ترسال و
خُش‌سال).

آبگینه âbgine

● ذیل ترکیب‌های این مدخل، ترکیب «آبگینه»
بیمار» (شیشه‌ای که ادرار بیمار را برای معاینه یا
تجزیه در آن می‌کنند، قاروره) نیز افزوده شود.

آتش‌بیز âtašbiz

○ (صفت) ۱. (چیزی) که از آن آتش می‌ریزد
یا شعله آتش می‌پراکند.

● علاوه بر این تعریف، آتش‌بیز در حالت اسم
آلت (ابزار)، کفگیرمانندی است که با آن آتش را
از خاکستر جدا می‌کنند و یا با زیورور کردن
آتش، به حرارت آن می‌افزایند. به این وسیله
آتش‌کاو نیز گفته می‌شود. در فرهنگ جامع زبان
فارسی، در تعریف مدخل آتش‌کاو آورده‌اند:
«وسيله‌ای چوبی یا فلزی که با آن آتش تنور و
مانند آن را زیر و رو می‌کنند و به هم می‌زنند.»

آت‌مینن âtminan [از ترکی (آذری) at-minän]

○ کسی که در گذشته وظیفه‌اش نگهداری و
تیمار اسب‌های پادشاه بوده است؛ مهتر. ق ۱۱.

۲- ویرایش و نگارش

آب āb

[اگر] آب دستش بودن نخوردن (بودن: داشتن) ○ (مجاز) شخص مخاطب این جمله باید هر کاری را که در حال انجام دادن آن است رها کند و به کار جدید و مهمی که به او محول شده بپردازد (ص ۲۰۷): داییت پیغام داده اگر آب دسته نخور و بلند شو بیا (مرادی کرمانی، ۲۴۳)؛ آب دست داری نخور، خودت را برسان (شاملو، ۱۱۶).

● طبق شیوه‌نامه این اثر، به‌جای ضمیرهای متصل از کسی استفاده می‌شود (خطیبی ۱۳۸۶، ص ۴۲)، اما این زیرمدخل به این صورت، هیئت و شکل مدخل را نیافته و ترکیبی ناموزون و قناس دارد و فاقد روانی و شیوایی است.^۱ مضمون و سبک دو شاهد آن با بیت «اگر دسته داری به دستت مبیوی / یکی تیز کن مغز و بنمای روی» از فردوسی شباهت معنایی دارد. آیا می‌توان از آن، ترکیب «اگر دسته به دستش داشتن، مبیویدن» استخراج کرد و در مدخل دسته درج کرد؟ و به همین صورت از مصراع اول بیت «که گر سر به گل داری اکنون مشوی /

○ آجری به شکل مربع با ابعاد ۴۰×۴۰×۵ سانتی‌متر که برای فرش کردن کف حیاط، ایوان و مانند آن به‌کار می‌رود.

● اگر آجر نظامی مربع‌شکل و در ابعاد ۴۰×۴۰ است، چرا در تعریف آجر قلمی گفته‌اند «نوعی آجر نظامی که آن را از طول نصف می‌کنند»؟ به نظر می‌رسد آوردن قید «از طول» مخل تعریف است، زیرا این آجر هم مربع‌شکل است و نمی‌تواند طول داشته باشد.

آجرچینی ājorčini

آجرچینی تیغه‌ای

○ نوعی آجرچینی برای ساخت تیغه که فقط با روی هم چیدن یک ردیف از آجرها می‌سازد. ● این تعریف درست نیست. وقتی دیواری را با قرار دادن آجرها از پهلو (قطر) به شکل تیغ، معمولاً با ملاط گچ بالا برند، به این نوع کار، آجرچینی تیغه‌ای می‌گویند.

ساخت دیوار با قرار دادن آجرها از پهلو (قطر) و به شکل تیغ، معمولاً با ملاط گچ.

آخوندبازی āxundbāzi

● این معنی نیز افزوده شود: نوعی بازی که در آن یکی از بچه‌ها نقش آخوند مکتبی را برعهده می‌گیرد و هر کاری که او انجام دهد، دیگران هم باید عیناً همان‌طور رفتار کنند. چنانچه یکی از آنان در این تقلید اشتباه کند، بازنده شناخته می‌شود و به دستور آخوند تنبیه می‌گردد (رضایی، ص ۵۱).^۱

رایج نیست و به گفتار و نوشتار عموم فارسی‌زبانان راه نیافته‌است. درج چنین واژه‌هایی وظیفه مؤلفان فرهنگ‌های عمومی زبان فارسی نیست و تنها اگر شاهدهی از کاربرد این بازی در متن‌های نوشتاری فارسی معیار وجود داشته باشد می‌توان آن را به فرهنگ‌ها افزود (مجله فرهنگ‌نویسی).
۲. نحو به‌کاررفته در ترکیب مطابق نحو به‌کاررفته در شاهداست و انتقاد وارد نیست.

۱. در خراسان نیز، مانند جاهای دیگر ایران، آداب‌ورسوم و بازی‌های زیادی وجود دارد که فقط مربوط به همان خطه است و در جاهای دیگر ایران

● در تعریف فوق، تیغ و شمشیر به یک معناست. با توجه به اینکه در پیشگفتار (ص ۷) مرقوم داشته‌اند: «از به‌کار بردن حشو و مترادفات پرهیز کرده‌اند.»؛ مناسب آن است که به جای واژه تیغ، کلمه خنجر را بگذارند که با بیت فردوسی هم تناسب دارد. این مورد جزئی را به آن سبب نقل کردم که یادآوری کنم چنین مسامحه‌هایی گهگاه در لابه‌لای برخی سطور این فرهنگ به چشم می‌خورد.

آجر ajor

آجر قلمی

○ (ساختمان) نوعی آجر نظامی که آن را از طول نصف می‌کنند و یک سر آن را به شکل منحنی می‌آورند و در آجرکاری‌های تزئینی به‌کار می‌برند.

● ... به شکل منحنی درمی‌آورند...

آدانس adâns

○ عوامانه آدامس. ۱۳۸۶ش. سرم را بالا می‌گیرم و زل می‌زنم به چشای رنگ‌ووارنگ آدم خوشگلایی که وسط آدانس جویدنشون یه‌هو چششون می‌یفته به تو (ایتترنت)...

● در شاهد مذکور، پس از «سرم»، حرف اضافه پسین «را» به‌اشتباه افزوده شده‌است و جمله، عیناً در ایتترنت چنین است: ورت می‌دارم می‌ندازمت رو سینم و راس‌راس وسط جماعت را می‌رم سرم بالا می‌گیرم... (برگرفته از سایت سی‌سی‌وی‌اس به نشانی [sisivs. blogfa.com/post-58.aspx](http://blogfa.com/post-58.aspx)).

آرامگاه arâmgâh

آرامگاه خانوادگی

○ اطایق بزرگ در قبرستان که در آن چند قبر متعلق به یک خانواده یا فامیل قرار دارد: بعد از

یکی تیز کن مغز و بنمای روی» (فردوسی ۱۳۸۶، دفتر ۲، ص ۶).

آبرو âb[e]ru

آبرو[ی] [کسی (چیزی)] [را] ریختن (ریختن: فروریختن)

○ (مجاز) ۱. موجب بدنامی با از بین رفتن اعتبار، حیثیت، ارزش یا احترام او یا آن شود دیگران شدن. ق ۳. خون خود را گریزی بر زمین / به که آبروی ریزی در کنار (ابوسلیک گرگانی: عوفی، ۲۴۲/۲)

● با آنکه در این فرهنگ، آب رو[ی] (ص ۲۸۱) را به آبرو[ی] (ص ۲۱۱) ارجاع داده‌اند؛ اما با توجه به وزن بیت مذکور و نیز مصدر «ریختن» که در هر دو مصراع، ملازم با خون و آب است؛ لازم می‌نماید که آبرو در این بیت به‌صورت ترکیب اضافی آب روی نوشته شود.

آبرومند âb[e]rumand

○ یک (صفت) ۱. (امری، چیزی، جایی و مانند آن) که مطابق با ارزش‌ها، فرهنگ، افکار یا سلیقه رایج در بین افراد یک طبقه اجتماعی، گروه و مانند آن باشد... ق ۱۴. عمامه به آن ننگینی و شیخ بودن با آن بدنامی هزار مرتبه شریف‌تر و آبرومندتر است از کلاهی که می‌خواهد به سر من برود (عارف، ۱۰۶).

● بهتر است شاهدهای دیگری از میان آثار فارسی انتخاب کرد.

آبگون âbgun

○ یک. ۱. (معمولاً در مورد تیغ، شمشیر و مانند آن) بُرنده و تیز: یکی خنجر آبگون برکشید / همی خواست از تن سرم را برید (فردوسی، ۲۰۳/۲).

زیارت قبر حضرت معصومه به آرامگاه خانوادگی خودمان رفتیم (شهاب، ۱۸۴).
● چنین نیست که آرامگاه‌های خانوادگی، صرفاً در قبرستان باشد، بلکه در کنار مقبره‌های امامزاده‌ها و بزرگان دینی نیز وجود دارد. دیگر اینکه، همه آرامگاه‌های خانوادگی بزرگ نیستند، به‌ویژه امروزه که گاهی در یک اتاق کوچک، چند میت را روی هم و به‌صورت چندطبقه، و در صورت تمکن و پولداری، کنار هم دفن می‌کنند. دیگر اینکه طبق رسم الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی واژه اتاق را باید به همین صورت نوشت و نه به‌صورت اطاق (صادقی و زندی مقدم ۱۳۹۲).

آسیا âsiyâ

آسیا بر خون [کسانی] گشتن
○ (مجاز) منظور آن است که افراد بسیاری به قتل رسیده‌اند.
● ترکیب مصدری است، اما تعریف شخص و زمان دارد. مناسب‌تر آن است که برای مطابقت ترکیب با معنای آن بنویسیم «کشتاری عظیم روی دادن».

آل âl

○ (فرهنگ عامه) موجودی خیالی، افسانه‌ای و دشمن زنان تازه‌زا و نوزادان که جگر زائو یا نوزاد آن را می‌ریاید و موجب بیماری و مرگ آنان می‌شود.
● ... نوزاد او را می‌ریاید...

۳- فاصله‌گذاری بین اجزای واژه‌ها

در برخی موارد فاصله‌گذاری میان واژه‌ها مطابق با رسم الخط فرهنگستان زبان و ادب فارسی نیست، مانند «به درستی» (ص ۲، سطر ۱۴) به جای «به‌درستی»، «به دست داده شده» (ص ۷، سطر ۱۴) به جای «به‌دست‌داده‌شده»، «هر روز» (ص ۲۶۹، ستون ۱، سطر ۲۵) به جای «هرروز»، و «یک‌بار» (ص ۲۶۹، ستون ۲، سطر ۵) به جای «یک بار».

۴- اهمیت تصویرهای فرهنگ

در فرهنگ‌های جدید، تصویرها بخشی از القای معنا را در مدخل‌های ناآشنا، پیچیده و مبهم برعهده دارند و چه‌بسا گویاتر از تعریف و توصیف، به خواننده کنجکاو یاری می‌رسانند و او را از تفکر و پیچیدن در تعریف بی‌نیاز می‌کنند. از این نظر بسیاری از گیاهان، جانوران، ابزار و آلات، اشیا، انواع لباس‌های قدیمی و برخی واژه‌ها احتیاج به تصویر دارند. حتی برای شیئی ناآشنا که دارای انواعی است، ارائه تصویر ضرورت دارد و این روشی است که در فرهنگ‌های معتبر خارجی متداول است (معین ۱۳۵۶، ص هفتادونه).

متأسفانه، از ابزار و ادوات بسیاری از حرفه‌ها، تصویری در دسترس نیست و دانش و فوت‌وفن کاربرد آن‌ها نیز به‌صورتی دقیق ثبت نشده‌است. ازاین‌رو، تشکیل بخش پیشه و صنعت، متشکل از پژوهش کتابخانه‌ای و میدانی اقدامی شایسته بوده‌است. فرهنگ جامع زبان فارسی در همین جلد اول (حرف آ) مجموعاً ۶۷ تصویر دارد که در بسیاری موارد مشکل‌گشای تعریف مدخل‌هاست، اما به گمان بنده بسیاری از آن‌ها از جمله آب‌دستان، آرخلق، آرغالی، آژینه، آستربردقه، آسیاسنگ، آل‌تمغا، آججه، آمپلی‌فایر، و آیودی نیاز به تصویر دارند.

نکته‌ای که در تصویرهای فرهنگ باید به آن توجه شود، دقت در درستی و اعتماد به کامل بودن آن‌هاست. برای مثال، اگر در ترکیب آسیای آبی (ذیل آسیا)، تصویر گویاتری، مطابق تصویر مندرج در دائرةالمعارف بزرگ اسلامی (ج ۱، ص ۳۷۳) نقش می‌کردند، خواننده با دیدن آن از چگونگی کار آسیای آبی آگاهی می‌یافت و به او در حل بیتی که در همین فرهنگ آمده‌است، کمک می‌کرد. توضیح اینکه در ذیل ترکیب آب از پس خوردن (ص ۱۸۴) این شاهد از خاقانی آمده‌است: پیش بزرگان ما آب کسی روشن است / کآب ز پس می‌خورد بر صفت آسیا. از مراجعه به تعریف مدخل آسیا (ص ۷۰۴) و ترکیب آسیای آبی و تصویر آن، اطلاعی به‌دست نمی‌آید و خواننده مشتاق نمی‌تواند دریابد چه نسبتی میان مردی که خود را برای لواط در اختیار دیگری می‌گذارد با آب از پس خوردن آسیا وجود دارد. اما چنانچه در تصویر، اجزای آسیای آبی را مشخص می‌کردند، خواننده با دیدن آن درمی‌یافت آبی که از تنوره بر چرخاب (توربین آبی) می‌ریزد، از زیر سنگ تحتانی که ثابت است می‌گذرد و چرخاب با اهرمی که به سنگ رویی وصل است، آن را به حرکت درمی‌آورد.

مطلب دیگر مربوط به درستی تصویرهاست که محتاج دقت و بررسی‌اند. باری، در

ذیل مدخل آینه‌دان چنین آمده‌است:

آینه‌دان نوعی کیسه دارای چند خانه از جنس گلیم یا قالی که زنان آن را برای نگهداری آینه و وسایل کوچک مشخصی به‌کار می‌بردند. (میرشکرایی: هنر و مردم، ش ۱۱۰/۱۸۴-۵).

این تعریف که از متن مقاله برداشت شده، صحیح نیست؛ زیرا اولاً بافت چنین وسایلی مخصوص دختران و زنان عشایر است و بر همه زنان اطلاق نمی‌شود. توضیح اینکه مطابق سنت عشایر در روزگاران پارینه، دختران دم‌بخت، علاوه‌بر شرکت در بافت گلیم و پلاس، برای تهیهٔ جهاز خود، آنچه از بافتنی‌ها که در زندگی چادرنشینی و به

هنگام ییلاق و قشلاق به کار می‌آمده، از قبیل مچ‌پیچ، پای‌تاوه، آینه‌دان، شانهدان، قاشقدان، نمکدان، توبره، خرجین، جوال، کاپال، سفره، روکرسی، جاجیم و غیره را می‌بافته‌اند تا هم از آن‌ها در زندگی زناشویی استفاده کنند و هم هنرنمایی خود را به داماد و خاندان او نشان دهند.

دیگر اینکه دو تصویر ذیل مدخل مذکور، آینه‌دان نیست، بلکه نمکدان است و نمکدان بافته‌ای است که ایلات و عشایر برای نگهداری و حمل و نقل نمک سنگ (درشت) یا ساییده از آن استفاده می‌کنند. قسمت روی آن به صورت قالی‌بافی با نقش‌های طبیعی و پشت نمکدان با طرح ساده گلیم‌بافت در چند رنگ متفاوت بافته



می‌شود. پس از اتمام، آستری از پارچه متقال برای آن می‌دوزند تا نمک با رشته‌های داخلی آن تماس نداشته باشد. شکل و شمایل کلی نمکدان‌ها به یک بطری شباهت دارد با دهانه‌ای تنگ و تنه‌ای پهن و فراخ، اما چتته یا آینه‌دان بافته‌ای است مربع یا مستطیل شکل که به عنوان کیسه برای حمل وسایل شخصی زنان ایل استفاده می‌شود (قاضیانی ۱۳۷۶، ص ۹۱-۹۲، ۱۱۱؛ بوچر ۱۳۹۱، ص ۹۳؛ www.negahmedia.ir).

تصویر مدخل آتش‌کوب نشان‌دهنده تعریف آن (وسیله‌ای با دسته چوبی بلند و تسمه‌های فلزی کوتاه متصل به هم در انتها...) نیست و بیشتر به پارو شباهت دارد. شاید رنگی نبودن تصویرها، سبب شده‌است اجزای آتش‌کوب به خوبی هویدا نباشد. خلاصه، برای تعریف و توصیف اصطلاحات و ابزار و آلات پیشه‌ها، هنرها، و صنعت‌ها، علاوه بر آنکه باید به متخصصان و صاحب‌نظران مراجعه کرد، ضرورت دارد پژوهشگران این حوزه‌ها نیز افرادی باتجربه و کارآمد باشند.

منابع

- اخوان ثالث، مهدی (۱۳۸۲)، از این اوستا، مروارید، تهران.
انوری، حسن (۱۳۸۱)، فرهنگ بزرگ سخن، هشت جلد، سخن، تهران.
بوچر، جف دلبیو (۱۳۹۱)، گنجینه‌ای از دست‌بافت‌های بلوچی، ترجمه آرزو مودی، سازمان کتابخانه‌ها، موزه‌ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی و بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی.
جوینی، عزیزالله (۱۳۷۴)، نبرد اندیشه‌ها در حماسه رستم و اسفندیار، انتشارات دانشگاه تهران، تهران.

خطیبی، ابوالفضل (۱۳۸۶)، «فرهنگ جامع زبان فارسی، پیکره در فرهنگ‌نویسی فارسی و پیکره‌زبانی رایانه‌ای»، مجله فرهنگ‌نویسی، شماره ۱، صفحه‌های ۴-۶۷.

رضایی، جمال (۱۳۷۳)، واژه‌نامه گویش بیرجند، به اهتمام و هزینه دکتر محمود رفیعی، تهران.

شعار، جعفر (و) حسن انوری (۱۳۷۸)، رزم‌نامه رستم و اسفندیار، پیوند معاصر، تهران.

صادقی، علی‌اشرف (۱۳۹۲)، «سندی استوار برای پویایی زبان فارسی، گفت‌وگو با دکتر علی‌اشرف صادقی پیرامون اثر تازه منتشرشده فرهنگ جامع زبان فارسی»، روزنامه ایران، شماره ۵۵۰۷، صفحه ۹.

صادقی، علی‌اشرف و زهرا زندی‌مقدم (۱۳۹۲)، فرهنگ املاپی خط فارسی، براساس دستور خط فارسی مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروه نشر آثار، تهران.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، دفتر پنجم، به کوشش جلال خالقی مطلق، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی، تهران.

قاضیانی، فرحناز (۱۳۷۶)، بختیاری‌ها، بافته‌ها و نقوش، سازمان میراث فرهنگی کشور، تهران.

معین، محمد (۱۳۵۶)، فرهنگ فارسی، امیرکبیر، تهران.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی